

حضرت حجة الاسلام  
سید محمود طالقانی

## خاتمیت و اجتهال زنده

عقیده به نبوت، مانند توحید، از اصول اعتقادی است که باتفاق علماء، تقلید در آن جایز یا کافی نیست و باید هر کس با اتکاء به برهان و دلیل باین اصول معتقد شود و بگفته علامه حلی رضوان الله علیه: «کسانیکه این اصول را با دلیل در نیابند از ربنه مؤمنین خارجند و مستحق عذاب دائم می باشند»

این اندازه استقلال در فکر و آزادی عقلی در هیچ آئینی جز اسلام

نیست.

علمای اسلام و متکلمین بحث نبوت را دو قسمت نموده اند: نبوت عامه یا مطلقه. نبوت خاصه، پس از آنکه نبوت عامه را بدلیل حکمت و عدل اثبات مینمایند، به بحث نبوت خاصه که باثبات نبوت خاتم انبیا منتهی میشود می پردازند.

آنچه این بحث را تکمیل مینماید، بیان سر اختلاف شرایع و تعدد انبیاء و خاتمیت است که از کوتاهی در بررسی این بحث شبهه‌هایی

بر خواسته و مدعیان نبوت و پیغمبران ساختگی از همین نقطه مبهم بهره برداری کرده ، و مردم را منحرف ساخته اند . بیشتر گرفتاری مسلمانان ، پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا امروز با منکرین خاتمیت و مدعیان نبوت بوده و امروز هم از کسانی است که دین و انبیاء را برای دوره های عقب ماندگی فکری و علمی میدانند ، و عقل و علم را در دورانیهای پیشرفت فکر ، برای تأمین مصالح بشر کافی می بیند ، مردمی که دچار بیماریهای روحی و عکس العمل اوضاع و بعضی مظاهر دینی نشده و تصمیم بر بی اعتقادی نگرفته اند ، اصل توحید و نبوت عامه را با اندک توجه و استدلالی می پذیرند . آنچه امروز دشوار مینماید ، توجه عامه درس خوانده ها است ، به بقاء نبوت و دستور آن برای همیشه .

بیشتر متکلمین و علماء گذشته هم چندان باین بحث نپرداخته و سرسری گذشته و بهمان تعبیر اکتفا نموده اند ، در زمان گذشته هم مثل امروز مورد ابتلاء نبوده ، مثلاً فاضل مقداد در شرح باب حادی عشر ، پس از بحث نبوت عامه با چند جمله ای در باره علت اختلاف و تعدد انبیاء میگذرد و وارد بحث نبوت خاصه میشود ، میگوید :

از آنجا که بحسب اختلاف زمان و مردم مصالح مختلف است ، مانند بیماری که از جهت دوره های مختلف مرض ، چگونگی معالجه و مداوایش مختلف می شود و مزاجش متغیر میگردد ، چنانکه در زمانهای معالجه ای مییابد که در زمان دیگر نشاید ، همچنین نبوت و شریعت به حسب اختلاف مصالح خلق و زمان و اشخاص متغیر و مختلف می شود ، این علت و سرمنسوخ شدن شرایع بعضی ببعض دیگر است ، تا آنکه نبوت و

شریعت پیغمبر ما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید که شریعتش بمقتضای حکمت ناسخ شرایع گذشته و باقی بقاء تکلیف است.

آنچه فاضل محقق درباره حکمت اختلاف شرایع بحسب اختلاف مصالح بیان کرده اند، تاحدی قانع کننده است، ولی با اعتراف بتغییر مصالح؛ ختم شرایع و ابدیت شریعتی برای چه؟ و تنها حواله بمقتضای حکمت قانع کننده نیست، توضیح آنکه پس از اثبات نبوت عامه، اگر برای همیشه يك شریعت و يك پیغمبر کافی است، تغییر و نسخ برای چه؟ و اگر کافی نیست چون مصالح متغیر و تکامل دائم است، پس حکمت ختم و ابدیت شریعتی چیست؟

از آنجا که پراکندگی و تلاش اعتقادی برای جوامع مرتبط بشری از هر جهت خطراتی پیش آورده که هر چه میگذرد محسوستر می شود، شایسته است؛ علماء اسلامی این مطلب را بیشتر مورد دقت قرار دهند.

آنچه خود بآن معتقدم می نگارم و در معرض قضاوت اهل نظر قرار می دهم، تا اگر اشتباهی به پیش آمده رفع نمایند و اگر نقصی دارد کامل گردانند.

پوشیده نماند که در این باره فرصت بیشتر و بحث مفصل تری میباید که اجمال آن وابسته بتوجه و اثبات چند مطلب است:

۱- تغییر مصالح مربوط بتکامل است، تکاملی که در اینجامورد نظر است؛ تکامل علمی و هنری و اجتماعی نیست، بلکه تکامل ذاتی و نفسانی بشری است که دیگر چیزها از آثار و لوازم آن میباشد.

این تکامل است که انسان را متدرجاً از حیوانات جدا و مستقل می‌سازد. حیوانات نظام زندگی و حیاتشان از منشأ غریزه است و حکومت غریزه بر آنها زندگی و ادامه حیاتی فردی و نوعی آنها سامان می‌دهد. اولین مرحله تحول از این عالم؛ ظهور عقل و اختیار می‌باشد، هر چند عقل و آزادی در عمل قوی تر گردد، حکومت غریزه ضعیف تر می‌شود و بموازات آن احساس مسئولیت در باره عمل بیشتر می‌گردد، از همینجا تکلیف پیش می‌آید.

۲- این تکامل، نوعی و تدریجی است. در مسیر تاریخ افراد استثنائی از این قاعده و نظام خارج می‌شوند، مانند انبیاء و کسانی که مانند آنها هستند که وجود آنان دلیل بر جهش و تحول ناگهانی است. تکامل نوعی و عمومی را در مسیر تاریخ می‌توان مانند شکله مخروطی فرض کرد که در رأس آن افراد محدود، آماده تری می‌باشند تا بحسب درجات بقاعده می‌رسد، رأس بیوسته پیش می‌رود و پس از چندی قاعده محل رأس می‌گیرد، رأس که عده اندکی هستند دیگران را بدنبال می‌کشند و در هر مرحله بی‌ظلیه تحول و انقلاب نفسانی می‌باشند.

۳- بموازات طلوع عقل و اختیار و آزادی و احساس مسئولیت در رأس یا طایفه‌ها بقاعده تطابق نظام و بیوستگی عالم، تکلیف و بیان حساب عمل پیش می‌آید، یا بعبارت دیگر که مکی لازم است تا از عقل سرپرستی نماید؛ مباد ایک سره و حکومت غریزه شود و این آزادی از دست برود اینجاست که انبیاء یعنی همان هائیکه وجود فکری و عقلیشان جهش و بیرون از مسیر تکامل است بمقتضای مصالح زمان، یعنی حدود تکامل بشری برانگیخته

می‌شوند، یعنی بعثت آنان در همان حد ادراک و مسئولیتی است که در طلیعه‌های تکامل می‌باشد؛ اگر تکامل بآن چارسید که طلائع یا پیش در آمده‌ها بتوانند با اصول تکامل به پیوندند یا بعبارت ساده اصطلاحی، مبانی اعتقادی و عملی دریا بند و نظام فکری و عملی را تنظیم نمایند باید شریعتی آورده شود که راه و رسم و اصول و مبانی را برای همیشه تنظیم نماید و بشر را بحال خود گذارد. زیرا چنانکه در نظام خلقت بیش و کم نیست و هر چیزی با اندازه حاجت و ضرورت اعطاشده در نظام تشریح هم‌زیادی و فضول نباید باشد، در اینجاست که نبوت ختم می‌گردد.

۴- آنچه از بررسی احوال و اقوال و دعوت پیمبران گذشته بگواهی کتب و دستورات و باقیمانده پیروان آنها بدست می‌آید دعوت پیمبران نخستین بمقتضای طلیعه‌های بشری در حدود پرستش خدای یکتا و پندهای و ارشاداتی بوده، پس از آن آثار نیک و بد اعمال، در حدود ثواب و عقاب این جهان، سپس عالم دیگر تذکر داده شده، یعنی هر آنچه قابل درک عقل بسیط فطری بوده. پس از دورانهائی دستورات و احکامی تنظیم شده و بصورت قوانین محدود بزمان و مقتضیات آن مردم در آمده، چنانکه قوانین توارث بهمین روش است، خواه نخواه دوره‌ای فرامیرسد که در طلیعه تکامل عقول، برای استقلال و پیاخو استن آماده می‌شود؛ در این دوره می‌باید پیمبری برانگیخته شود که رسالتش دستگیری و براه انداختن عقلای پیشرو باشد، این رسالت می‌باید اصول اعتقادی و تکالیف و روابط عمومی را بطور کامل ابلاغ نماید، چنانکه بانشان دادن هدف خلقت و تقویت عقل و اراده و تنظیم عمل، بشر هر چه بخواهد در مراتب ایمان و یقین پیش رود، و بال و پر فکرش در هر مجال باز شود. آن اصول عقلی و عملی

مانند قشۀ روشن باید در مقابل فکرش قرار گیرد ، تا برای همیشه و همه بمقتضای ظررف و استعمال اد ها ؛ وظیفه و تکلیف را تشخیص دهد و اعمال و وظایف روز را با آن منطبق گرداند ؛ این دوره دوره ختم دین و کمال آن است . چنانکه در دوره های تحصیلی و تکامل علمی و فنی باید دوره ای باشد که حاصل پس از فرا گرفتن هر و کلمات و اصطلاحات ، در این دوره مسائل عمومی و کلی هر رشته و فنی را فرا گیرد و قدرت تریک و استنباط هر مسئله ایرا که به پیش آید بیاید این دوره کمال و ختم تحصیل است ، گرچه پیشرفت علمی هیچگاه متوقف و ختم نمی شود ، از آن جهت دوره ختم است که در این مرحله اگر بخواند میتواند در هر رشته استقلال فکری و مملکت استنباط بیاید و در هر مسئله تازه ای نظر دهد .

پس ختم دوره کلاسیک آغاز دوره اجتهاد و مملکت استنباط است ، اگر این دوره نباشد ؛ پیشرفت علمی متوقف می شود و کوشش دور ان گذشته بی ثمر می گردد .

حقاً اگر اجتهاد در دین متوقف شود ، نه آنکه دین و کوشش پیمبران عالیقدر بی ثمر می گردد ، بلکه دین از مسیر تاریخ و تکامل برکنار میشود . اکنون باید نظر نمود که این مطالب کلی که عقل روشن بین و علم و تجربه ، گواه درستی آن است با واقعیت و حوادث تاریخی تطبیق می نماید ؟

پس از زمانهایی که مردانی بنام پیمبران آمدند و عمیق ترین تحول فکری و اخلاقی و اجتماعی را پدید آوردند ، رسولی برانگیخته شد که نخستین دعوت و توجهش ، تقویت عقل و آزادی آن از خمود و تقلید و

حواریت جاهلیت بود و همی کوشیده تا انسان را به خودش بشناساند و قدرت و سرمایه مغنویتش را بوی بنمایاند و آنچه موجب شخصیت و استقلال فکراست، با آیات بینات و دستورات عملی بیان نموده، کتابی آورده که از جهت بیان حقائق و روابط و قوانین و رسائی، معجزه عقلی و باقیمه است و سنتی باقی گذارده که مبین مجملات و شارح کلیات و اصول تکالیف می باشد.

پس از آن در های کوشش و تحقیق را بر اساس عقل و کتاب و سنت بروی همه باز گذارده، آبادیگر جهانی برای تأسیس قوانین یا آئین نویسی باقی می ماند؟

آنچه نارسائی یا نقص بنظر میرسد و اعتراض می شود، یا از جهت کوتاهی فکر و جهل باین شریعت یا از جهت تأثر از محیط یادشمنی و بهانه جوئی است، یا کوتاه و منحرف نمایانده شده است.

پس اجتهاد ملازم با خاتمیت و نسخه باقیمه آن است، یا اجتهاد، نبوت مقید و با واسطه می باشد و همان شرائط نمی راه اجتهاد، بصورت نازلتر و عمومی تر باید دارا باشد.

نبی بلا واسطه از وحی میگیرد، مجتهد بواسطه، او کتاب می گیرد این از روی کتاب، او معصوم است، این باید عادل باشد، وی واقع را بدون اشتباه درک می کند، این می کوشد با احتمال خطاء آن را استنباط نماید، نبی بر همه آثار عمل اطلاع دارد و خبر میدهد، بهمین جهت نامش بشیر و نذیر است، مجتهد با تشخیص حکم، بعنوان نواب و عقاب تکالیف را بیان می نماید.

مجتهدین اسلام، برای فهم و درک احکام، پس از ظواهر کتاب و سنت بآن اصول عقلی اتکاء می نمایند که متکی بشرع باشد، زیرا همچنان که شرع بدون عقل درک نمی شود، عقل هم بی تکیه گاه شرع مستقیم نمی گردد.

اجتهاد از نظر قرآن کتابخانه مدرسه فیضیه قم

قرآن کریم بیشتر آیاتش دعوت بتفکر و تدبیر و سؤال و تحقیق در دین می باشد.

صریحترین آیه ای که اجتهاد را واجب کرده، آیه آخر سوره توبه است، درین آیات جهاد این آیه می باشد، که گویا جهاد را مقدمه برای این جهاد یا اجتهاد بیان نموده، جهاد باید محیط را آماده سازد و موانع را بردارد تا عقول برای اجتهاد آماده گردد:

وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلو لافر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون.

مؤمنین را نشاید که یکسره کوچ نمایند، پس چرا نباید از هر فرقه ای از آنان طائفه ای کوچ نماید تا در دین بررسی و تفقه نماید و قوم خود را چون بسوی شان باز گشتند بیم دهند، تا شاید آنان اندیشناک شوند.

با دقت و تأمل در این آیه، وظیفه عموم مردم با ایمان درباره فقاهت و اجتهاد و معنای آن و تکلیفی که فقیه نسبت به مردم دارد استنباط می شود. «افر» دل کندن و بار و بینه بستن و کوچ نمودن و رمیدن است.

گویا کسی که آماده فرا گرفتن دین است. ببايد از هر چه دل بکند



و علائق خود را سبک گرداند تا ظرف خاطر و ذهنش تهی و زنده گیش سبک شود، از جمله اول آیه چنین استفاده می شود که کوچ نمودن برای تفقه و وظیفه عموم مؤمنین است، ولی برای همه امکان ندارد، بانظام زندگی کوچ نمودن همه نمی سازد.

از «کل فرقة منهم» چنین برمی آید که از هر طبقه و دسته ای که امتیازات مخصوص نفسانی و حرفه ای و تربیتی از دیگران ممتاز و جدایش کرده، یک دسته آماده تر باید کوچ نمایند و از این دسته به «طائفه» تعبیر شده که مانند خونیکه در بدن پیوسته میگردد و از حجرات ریه، هوا و قدرت میگیرد و بهمه اعضا و جهازات بدن میرساند، باید برای تحصیل و تفقه برماکز آماده روی آرند، و در میان مردم بگردند. و هر دسته، قوم و قبیله خود را انذار نمایند تا شاید عامه مردم اندیشناک شوند، آنگاه اندیشه و هراس در مردم پیدا می شود که متوجه بمسئولیت و تکلیف گردند.

علماء کلام و اخلاق بقرینه «انذار و حذر» گمان کرده اند که این آیه راجع بفرآ گرفتن اصول اعتقادی یا امور اخلاقی است. با آنکه تفقه در دین که مبنای جامعش و وظائف عقلی و نفسانی و علمی است، عمومیت دارد. و انذار و حذر درباره همه است، چون با هر تکلیف واجب و حرام، انذار از عقاب در ترک و فعلش همراه است.

غزالی میگوید: در کلمه فقه تصرفاتی شده، از جهت تخصیص نه نقل و تحویل. زیرا فقه را اختصاص داده اند بفرع غریبه درفتوا و دقت و توقف نمودن در دلائل و دقائق آن و پیرگوئی کردن و فرآ گرفتن

اقوال متعلق بآن . پس هر کس بیشتر در این مطالب سرگرم باشد و وقت نماید ، فقیه ترش میخوانند ، با آنکه فقه در عصار اول تنها علم آخرت و معرفت آفات نفس و مفسدات اخلاق و مطلع شدن بر بستی دنیا و چگونگی روی آوردن بآخرت بوده ، آنگاه بهمین آیه استدلال مینماید که کلمه انذار بطنی بمسائل و فروع طلاق و عتاق و معاملات ندارد .

ولی آقای غزالی خواسته است ، تفقه را تعمیم دهد و مخصوص مسائل فرعی نداند . با آنکه خود آنرا مخصوص مطالب اخلاقی گردانیده است . و جمله « و لینذروا » را شاهد آورده ، با آنکه همه احکام مشعر بر انذار است ، این آقایان علماء اخلاق و عقاید گویا انسان را تنها سرشته نفس و عقل می پندارند حوائج جسم و غرائز را در انسان نادیده گرفته اند ، با آنکه انسان ترکیبی از جسم و جان و غرائز و اخلاق است و دین جامع همانست که همه را در راه سعادت پیش برد و برای هر جهت احکام و وظائفی تعیین نماید ، زیرا اختلال امر دنیا موجب اختلال نظم اخلاق و امر آخرت است و اخلاق جدای از عقیده و عمل نیست و همه اینها در یکدیگر تأثیر دارند . و بیان غزالی با معنای لغوی « تفقه » که کوشش و اجتهاد برای رسیدن بریشه و اصل را میرساند درست در نمی آید ، آری بیان احکام هم تنها بعنوان امر و نهی موجب حذر نمی شود ، مگر آنکه (چنانکه روش قرآن کریم است) همراه انذار باشد تا تأثیری ایجاد نماید لعلمهم یحذرون .